

سیطرهٔ زمان : بعد چهارم در جنگهای مدرن

فصلنامهٔ مطالعات بسیج، سال هشتم، شمارهٔ ۲۶، بهار ۱۳۸۴

والتر گیومان؛ سیطرهٔ زمان ؛ بعد چهارم در جنگهای مدرن، ترجمهٔ مصطفی منیجر، تهران،
دورهٔ عالی جنگ، ۱۳۸۲، ۱۳۰ صفحه

مقدمه

سیر حوادث و رویدادهای جهانی را از منظری به نظاره نشستیم که در آن، روند پاسخ به پرسشها و نیازهای بشری به طور فزاینده‌ای تحقیق محور و نظام مند می‌شود. این روند همان گونه که اقدامات مسالمت‌آمیز را در بر می‌گیرد حوزهٔ مناقشات و جنگها را نیز شامل می‌شود. جنگ و سیاست، در عرصهٔ روابط بین‌الملل، زمینه‌های همپوشانی بسیاری با یکدیگر دارند؛ گرچه هنگامی که سخن از سیاست به میان می‌آید مراد، بیشتر اقدامات مسالمت‌آمیز است تا اعمال قهرآمیز و سرکوبگرانهٔ مرسوم در جنگها و درگیریها. در این میان ملاحظات سیاسی و ضرورت‌های نظامی ممکن است در تقابل با یکدیگر قرار گیرد. برای مثال؛ سیاسیون ممکن است خواهان تأخیر یا شتاب در جنگ باشند و ماشین جنگ ناتوان از انجام آن، یا نظامیان در جنگ، سرعت یا تأخیری را برای انجام عملیات خود نیاز داشته باشند که زمینه‌های سیاسی آن مهیا نباشد و سیاست عاجز از تأمین آن باشد. به هر تقدیر، در چالش میان ملاحظات سیاسی و ضرورت‌های نظامی، عواملی وجود دارد که با تأکید بر آنها می‌توان بر تنشهای زمانی موجود فائق آمد.

این کتاب، با بررسی چند جنگ از دیدگاه زمان، ضمن آنکه توجه خود را بر تنش مورد بحث، که غالباً در جنگ پدیدار می‌شود، متمرکز کرده، گامی فراتر نهاده است و به جستجوی پاسخی به این پرسش برمی‌آید که: «در اداره جنگ مدرن، چگونه می‌توان قدرت هوایی را جهت دفع تنشهای زمانی میان ضرورتهای سیاسی و نظامی به خدمت گرفت؟». این امر دارای اهمیت است، حتی اگر به جز همگرایی اهداف سیاسی و نظامی، نتیجه دیگری به دنبال نداشته باشد.

کارل فون کلاوزویتس (Carl Von Clausewitz) ویژگی جنگ را چنین توصیف می‌کند: «ادامه سیاست است، اما به شیوه‌ای دیگر». اگر این توصیف را بپذیریم، نتیجه می‌گیریم که برای پیروزی در هر عملیات نظامی، هماهنگی مذکور از اهمیت سیاسی برخوردار است.

سازمان محتوایی

«سیطره زمان» در هفت فصل تحت عناوین ذیل تدوین شده است:

- ۱- پیشگفتار؛
- ۲- زمان در نظریه جنگ؛
- ۳- جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷؛
- ۴- جنگ فالكلند؛
- ۵- جنگ خلیج فارس؛
- ۶- ساز و کار؛
- ۷- پیامدها.

نویسنده در **فصل اول** به طرح مسأله، روش‌شناسی، تعاریف اصطلاحات، تعیین محدوده بحث پرداخته است. محدوده بحث کتاب، محدود به موقعیتهایی است که حتی اگر جنگهای محدودی هم باشند، می‌توان آن را با عنوان جنگ توصیف کرد؛ موقعیتهایی که در آنها قدرت نظامی به عنوان ابزار برجسته قدرت ملی برای پیگیری اهداف مطرح است. این کتاب بر روی سه جنگ متمرکز شده که زمان در آنها عامل محدود کننده بوده است و این موقعیتی است که همیشه به وجود نمی‌آید. بنابراین، به اعتقاد نویسنده، نتایج این تحقیق را می‌توان در مواردی به کار گرفت که در آن چنین ملاحظات و محدودیتهایی وجود دارد.

فصل دوم، تعاریف اصطلاحات مطروحه در کتاب را در چارچوب نظری قرار می‌دهد. نویسنده پس از بررسی دیدگاه نظریه‌پردازان جنگ دربارهٔ زمان چنین نتیجه می‌گیرد:

«زمان، بعد چهارمی است که دیدگاه ارزشمندی را در نگرش به جنگ فراهم می‌سازد. نظریه‌پردازان جنگ، در طول تاریخ، کمابیش پنج ویژگی اساسی زمان را برشمرده‌اند: استمرار، شتاب، زمان‌سنجی، توالی و هم‌زمانی. این ویژگیها در بسیاری از اصول، قوانین و تفاسیری که آنان از جنگ ارائه داده‌اند، به‌طور برجسته‌ای مطرح‌اند. شناخت جنبه‌های فیزیکی و روانی این ویژگیهای زمانی، در بهره‌گیری از زمان و یا به کنترل درآوردن آن در جنگ، نقشی کلیدی دارد. هنگامی که رهبران سیاسی و نظامی درصدد انجام این مهم برمی‌آیند، غالباً درمی‌یابند که در دو حوزهٔ نظامی و سیاسی، ملاحظات زمانی متفاوت پدید می‌آید و باعث ایجاد تنش میان اولویتها می‌شود. در چنین مواقعی، قدرت هوایی به عنوان شیوه‌ای برای مرتفع ساختن تنشهای زمانی میان ضرورت‌های سیاسی و نظامی پدیدار شده است.»

نویسنده، چارچوب نظری ترسیم شده در این فصل را به منظور تجزیه و تحلیل تأثیر قدرت هوایی مورد استفاده قرار داده است.

فصل سوم به بررسی جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ پرداخته است. در این فصل ابتدا سیر جنگ از آغاز جنگ در آوریل ۱۹۶۷ تا پایان جنگ مطرح شده و سپس ضرورت‌های سیاسی و نظامی و مشکل زمان مورد بررسی قرار گرفته است. این فصل پس از بررسی نقش قدرت هوایی در این جنگ چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: قدرت هوایی به سرعت به نتایج مهم دست یافت؛ به سرعت، آزادی عمل را تضمین کرد و ضربهٔ روانی مختل‌کننده‌ای به دشمن وارد آورد و بدین ترتیب، جهت رفع تنش میان ضرورت‌های زمانی سیاسی و نظامی مؤثر واقع شد.

بنا به شرایط خاص اسرائیل، ضرورت‌های سیاسی ایجاب می‌کرد که پیش از آغاز درگیریها، اقدامات نظامی با کندی و تأنی صورت گرفته و سپس با سرعت پیش رود. نیروهای زمینی اسرائیل که به تدریج بسیج شده بودند، موقتی و گذرا تلقی می‌شدند، زیرا اقتصاد این کشور توانایی پشتیبانی از این بسیج را نداشت.

برعکس، نیروی هوایی نیروی آماده‌ای بود که می‌توانست تا لحظهٔ مناسب برای

پاسخ منتظر بماند و آن‌گاه با سرعت پاسخ داده و نتایج شگرفی را به همراه آورد. نیروی هوایی با اضافه کردن نابسامانی روانی، به تخریب فیزیکی‌ای که به اعراب وارد آورده بود، نتایج حاصله را تسریع بخشید. عملیات مؤکدی که به منظور تضمین آزادی عمل نیروی زمینی و هوایی طرح‌ریزی شده بود، فرماندهان مصری را نیز سردرگم و هراسان ساخت و در جریان اجرای نبرد نظامی، نقشی اساسی در دستیابی به هدفهای سیاسی و تأمین ضرورت‌های زمانی سیاسی ایفا کرد. قدرت هوایی اسرائیل جهت تحقق این ضرورت سیاسی که جنگ با سرعت اما قاطعانه و ارزان خاتمه یابد، مؤثر واقع شد. اما چون قدرت هوایی به نحوی با مانور زمینی همزمان نشد تا نیروبخشی آنها به حداکثر برسد، از توان بالقوه موجود به خوبی بهره‌برداری نشد. این خوش‌اقبالی اسرائیلی‌ها بود که روش دستیابی به برتری هوایی، به لحاظ نتایج به دست آمده به اندازه خود برتری هوایی، اهمیت داشت و باز خود این کاستی، راه را برای موفقیت بر روی زمین همراه کرد.

اشتباهات زیاد ناصر در قبال این جنگ نیز به موفقیت اسرائیلی‌ها در عملیات نظامی کمک کرد. در عین حال، ناصر توان اسرائیلی‌ها را ناچیز می‌پنداشت و موفقیت‌های پیشین آنان را به کمک‌های انگلیس و فرانسه نسبت می‌داد. او تصور می‌کرد که برتری عددی اعراب لزوماً در قالب برتری نظامی بروز پیدا می‌کند. مصریها نیروهای خود را به شیوه‌ای صفا‌آرایی کردند که نشان می‌دادند ناصر این جنگ را جنگی طولانی و فرسایشی پنداشته بود، نه جنگی که در آن پیروزی با حملات و مانور سریع محقق شود. مهمتر از همه اینکه ناصر نتوانست بفهمد که ضربه سهمگین اولیه چقدر می‌تواند مهم باشد؛ چه خود او این ضربه را می‌زد و چه اسرائیلی‌ها.

رویکرد تدریجی ناصر در افزایش فشار بر اسرائیلی‌ها، حرکت کند او به سمت جنگ و ناتوانی نیروی هوایی مصر در انجام اقدامات پیشگیرانه مناسب در مقابل حمله غافلگیرانه، همگی گواهی است بر عدم فهم این نکته که نخستین ضربه چقدر می‌تواند در یک جنگ در حال وقوع ویرانگر و تعیین‌کننده باشد. این اشتباهات در نهایت برای اعراب گران تمام شد، اما توانایی اسرائیل را برای در دست گرفتن زمان به نفع برتریهای خود تقویت کرد.

فصل چهارم به بررسی جنگ فالکلند در سال ۱۹۸۲ می‌پردازد. نویسنده پس از بیان

سیر جنگ، ضرورت‌های سیاسی و نظامی نبرد و مشکل زمان، نقش قدرت هوایی در جنگ را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. نویسندگان در انتهای این فصل چنین نتیجه‌گیری می‌کنند: زمان در جنگ فاکتورند، به خصوص برای انگلیسی‌ها، چالش‌هایی جدی در سازگار کردن مأموریت‌های نظامی با ضرورت‌های سیاسی به وجود آورد. قدرت هوایی با وارد کردن ضربه زودهنگام به دشمن، تأمین نیروهای نظامی و حمایت از پیشروی نیروهای زمینی، نقش برجسته‌ای را در رفع این تنش‌ها ایفا کرد؛ اما به هر حال، تعداد و انواع هواپیماها و همچنین میزان پذیرش مخاطره عملیاتی، مشارکت قدرت هوایی را محدود ساخت. به علاوه اگر انگلیسی‌ها و یا آرژانتینی‌ها ناوهای هواپیمابر بیشتر، هواپیماهای هجومی دوربردتر و توان سوختگیری حین پرواز بیشتری داشتند، قدرت هوایی می‌توانست نقش قابل ملاحظه‌تری را ایفا کند.

به هر حال، باید گفت انگلیسی‌ها از منابع ناکافی خود بهره‌گیری مؤثری را به عمل آوردند و این یکی از دلایل غلبه آنان بود. گرچه آرژانتینی‌ها در انجام حملاتشان شهادت به خراج دادند، اما نتوانستند بر کاستیهای خود در زمینه تجهیزات جنگی، آموزش و طرح‌ریزی غلبه یابند.

انگلیسی‌ها سرانجام از عهده تأمین مقتضیات زمانی مربوط به ضرورت‌های سیاسی خود برآمدند و قدرت هوایی که در نقش تسلیحات مرکب عمل می‌کرد، سهم عظیمی در این دستاورد داشت.

«جنگ خلیج فارس» در فصل پنجم مورد بحث قرار گرفته است. در این فصل پس از بررسی جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۰، در خصوص نقش قدرت هوایی آمده است: جنگ خلیج فارس از بسیاری جهات، نشانگر زمان و مکانی مطلوب برای به‌کارگیری قدرت هوایی بود. پایان جنگ سرد، منابع نظامی غرب را از سایر تعهدات و تهدیدات آزاد ساخته؛ همچنین فضایی را به وجود آورده بود که همکاری سیاسی و نظامی در مقیاس وسیعی امکانپذیر بود.

راهبرد دفاعی صدام، زمان موردنیاز را برای اعزام نیرو و آمادگی برای عملیات تهاجمی در اختیار متحدین قرار داد و در نهایت اینکه معلوم شد محیط صحرا محیطی مطلوب برای عملیات هوایی است. هر چند این موارد گواه خوبی برای بهینه‌سازی مزیت‌های قدرت هوایی به حساب می‌آید، با این حال ناسازگاریهای زمانی میان

ضرورت‌های سیاسی و نظامی، چالش‌های عظیمی را به وجود آورد. به سبب ضرورت‌های سیاسی، قدرت هوایی ناگزیر شد در مراحل اولیه:

۱- بار مسئولیت اجرای جنگ را به دوش بکشد؛

۲- ابتکار عمل را تا اتمام آمادگی‌های زمینی حفظ کند؛

۳- پیشرفت سریع تهاجم زمینی را با تلفات ناچیز تضمین کند.

موفقیت قدرت هوایی در غلبه بر این چالش‌ها، در متن تلاش نیروهای مرکب چندملیتی و چندگانه نظامی، هماهنگی عملیات‌های سیاسی و نظامی را به لحاظ زمانی تضمین کرد. این امر دستاوردی منحصر به فرد است که غالباً از دید کسانی که به بررسی عوامل نظامی تعیین کننده در این جنگ می‌پردازند پوشیده می‌ماند.

شناسایی عناصر استراتژی زمان مبنا و انگیزه بحث در **فصل ششم** است. به اعتقاد نویسنده، نگرش جامع به قراین مورد بحث بیان می‌کند که راهبرد زمان مبنا، ساز و کاری بود که از طریق آن قدرت هوایی به موفقیت رسید. در این فصل پس از شناخت این ساز و کار، ویژگی‌های راهبرد زمان مبنا تعریف شده و عناصر و ملاحظات ویژه آن مورد بحث قرار گرفته است. راهبرد زمان مبنا، ساز و کاری بود که قدرت هوایی با عمل به آن، ناسازگاری‌های زمانی میان ضرورت‌های سیاسی و نظامی را مرتفع ساخت. هر چند فرماندهان این جنگ‌ها راهبردهای زمان مبنا را به مورد اجرا می‌گذاشتند، اما مخاطرات و مزیت‌های عملیاتی، تأثیر و نفوذ ملاحظات زمانی را در هریک از این جنگ‌ها تحت تأثیر قرار می‌داد. برخی از عواملی که در این جنگ‌ها به تنش‌های زمانی دامن زدند، احتمالاً باقی مانده و در جنگ‌های آینده نیز به ایجاد این تنش‌ها خواهند انجامید. عناصر تشکیل دهنده راهبرد زمان مبنا عبارتند از:

- راهبرد زمان مبنا راهبردی است که در آن، زمان ملاحظه‌ای غالب یا مهمترین اولویت به حساب می‌آید؛
- هدف، رفع تنش‌های زمانی و دستیابی به هماهنگی سیاسی - نظامی است؛
- قدرت نظامی با شناخت توانمندی‌های خاص آن برای رفع این تنش‌ها و ایجاد هماهنگی به کار گرفته می‌شود.
- مخاطرات و مزیت‌های عملیاتی با هدف متوازن شدن و اینکه با کمترین مخاطره، بیشترین مزیت زمانی حاصل آید، سنجیده می‌شود.

پیامدهای نظریه قدرت هوایی و پیامدهای راهبرد قدرت هوایی. انگیزه بحث در **فصل هفتم** است. نویسنده معتقد است: نگرش به جنگ از دیدگاه زمان، ضرورت هم‌تراز کردن عملیاتهای سیاسی و نظامی را در ارتباط با این بعد روشن می‌سازد. لذا دستیابی به هماهنگی زمانی، گامی مهم به سوی هماهنگی کامل عملیاتهای سیاسی و نظامی و همچنین اهداف آنهاست. اگر با کلازویتس، که جنگ را تحت سیطره سیاسی قرار می‌دهد، موافق باشیم، این هماهنگی برای نیل به موفقیت ضروری است. در دنیای واقعی، دستیابی به این هم‌ترازی دشوار است؛ زیرا ناسازگاریهای زمانی میان ضرورت‌های سیاسی و نظامی غالباً در مسیر جنگ پدید می‌آیند. در جنگ‌هایی که در این تحقیق مورد بحث قرار گرفته است، قدرت هوایی از طریق سازوکار راهبرد زمان مبنا وارد عمل شده تا این تنشها را مرتفع سازد. موفقیت قدرت هوایی در انجام این مهم، پیامدهای مهمی را برای نظریه‌پردازان قدرت هوایی و استراتژیستهای قدرت هوایی به همراه آورده است. به منظور شناخت کامل ماهیت قدرت هوایی و نقش آن در جنگ، مزیت‌های آن به عنوان شکلی از قدرت نظامی و مؤثرترین شیوه برای به‌کارگیری آن به عنوان یک سلاح، باید به «بعد چهارمی» اندیشید.

محمد فاضل

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی